

شکرکشی پادشاهی دہلی دوبارہ درنگاہ مردم رنگ و روئے
یافت و بیہی از آن در دل گردنشان کشور جاے
گرفت و از دادگری و درست پیمانی کہ در بارہ ہمہ
زیردستان ہویدا مینمود امید نیکی دوبارہ پیش روی
دل مردم پرده از رخسار تابناک برکشود

چون جانشینی نداشت دوتن را بفرزندی گرفت
پرورش نمود (نخف قلیخان و افراسیاب خان) و
ہر یک از آنها را پایہ والائی رسانیدہ سردارست
و پنجرار سوارہ و پیادہ فرمودہ در کار و بار گیتی باہر یک
از ایشان (چنانکہ با دیگر دوستان) برادرانہ راہ می پیمود
و ہر یک از آن ہر دو چیلہ ہامی او (چنانکہ دیگر یاراننش)
مانند خودش بزور دلاوی و بہادری آراستہ بودند
بوثرہ یکتن از یاراننش کہ محمد بیگ ہمدانی

داستان ترکنازان مند

میگفتندش در ولیری و مردانگی بر همه پیشی گرفته بود و از

همین روی او را در هیچ چیز از خود جدا نیشمرد

چون پیمانۀ زندگیش لبریز گشت چرخ کینه جوی

پیمانۀ پیمای برای شکستن پیمانۀ بچکان تیمور سینه

۱۹۹
۵۰۶
۱۷۸۲
۱۳۰۶۲۲

آغاز نمود

نخست بر آمدن افراسیاب خان بجایگاه نجف خان

پزیرفته شد پس از آن جایگاه او را به میرزا شفیع که خوش

نزدیک او بود داده و دست افراسیاب از کار

کوتاه گشت

محمد بیگ همدانی که فرمانده (صوبه) اکبر آباد و پیشرو

انبوه سترگی بود هم خودش و هم سروانش از آن

کار خوش نبودند از پیروی چندان نگزشتند که اسماعیل بیگ

برادرزاده محمد بیگ از رسانده افراسیاب شفیع را

و پایه برتری باز بهره افراسیاب شد

مردن نجف خان هنگام خوبی بدست شهنشاه داد که
ریش خود را از چنگ همه بیرون آورد مگر او با آنکه
خودش هم باین اندیشه افتاد آنماید سست خنید
که آن هنگام از دست بدر رفت و از نادانی و پیدایش
او دوستانش آماج تیرهای دشمنان شدند و خود
همیشه مانند پیش دست خویش اندیشه‌های چاکران خود
که پایه (امیرالامرائی) و سپه سالاری داشتند زلیست
تا همه چیزش از دست رفت

چنانکه خوی بزرگان همچنان در بارهاست میان افراسیاب
خان و محمد بیگ همدانی بر سر سروری به خورد
افراسیاب که پادشاه را در دست خود داشت و بد که
تنها آن دستاویز برای آنکه بهم چشم خود برتری جوید

دوستان ترکتاران هند

بس نیست از نیروی و پبی آتش که یکی از همسایگان
تومند را (نواب او و انگریز و مرآت) پشتی بان خود
سازد مگر هنوز در آن باره کاری نساخته بود که شنید
شاهزاده میرزا جوان بخت پسر پادشاه از و بی بسوی لکناهو
گریخت و بنام پدر خود از گورنر جنرال بنکال (مبتنیک
که در آنروزها در لکناهور می ماند) و از آصف الدوله یار
جست و با آنکه این راهم شنید که گورنر جنرال به پناه
دادن خود شاهزاده زبان داد و از یاری کردن پدرش
سربازو باز آمانی بهر اس بدش راه یافت که نوشته
۱۱۹۸
۱۷۸۴
به گورنر جنرال و آصف الدوله نوشت که
آنچه ایشان درباره شهنشاه گویند او انجام خواهد
به پیمان اینکه ایشان لشکر که فرو نساخن شورش
محمد بیگ را بس باشد بیاری او بفرستند و چون

و چون دید که هیچکدام از آن دو در خواستش را نپذیرفت
سر و کارش را براتۀ انداخت

هماداجی سنندیا از هنگام جدائی از دہلی (۱۱۸۷ و ۱۲۸۳)
بسی بلندی و پستی با در نور دیده از رگزر چندی کارش
هم بالا گرفته بود که از مرگ میرزا بختخان شنیده گوش برآه
دہلی خوابانیده و همه تن چشم گردیده بدانسوی میسگریست
که پیک با در رسیده نامه های محمدبیک و افراسیابخان
را بدستش دادند و او آنها را خواند و دید که هر دو او را
بمراهی خود خوانده اند مگر چون همیدا بود که از ان افراسیاب
به ہماک شہنشاہ نوشتہ شدہ آرا پذیرفت و دیگر اوارڈ
و در دم رو برآہ آگرہ نہاد زیرا کہ شہنشاہ نیز آہنگ
آسجا نمودہ بود

پس از آن ہمداجی با شہنشاہ و افراسیاب دین

دستان ترکنازان هند

کرده برگشتگونی که داشتند نمودند مگر از کشته شدن

افراسیابخان بدست برادر میرزا شفیق	} ۱۱۹۹ ۱۰۵۶۲۲
که هم آن هنگام در پی آن رخنمود چو بگویی	

گفتگویی آن روز دانستند

بیشتر مردم چنان دانستند که آن کار از رسانده مهاوای
سندیا هویدا گشت زیرا که کشته افراسیابخان پس
از انجام کار خود بار دوی سندیا رفته بست نشست و
بی گزند ماند

برخی آنرا باور نمیکنند و رهبرشان این است که سندیا
را با آنمایه توانائی که داشت بگشته شدن افراسیابخان
نیازی نبود

به گونه که باشد تباهی افراسیاب چندین سال
کار سندیا را پیش انداخت

شاه عالم چنانکه گفته شد از نادانی و بیکارگی همیشه بدخواه یکی
از چاکران فریبنده چاپوکس یا زبردست خودمیراست
دریندم که افراسیاب از میان برداشته
شد خودش را با هر چه داشت سپردند یا نموده
او را همه کاره خود ساخت

ماداجی پایه (امیرالائی) را بر خود گرفت و آنرا که (وکیل
مطلق) مینامیدند و فرخنده نظام الملک بزرگ بود
که از محمدشاه یافته بود بنام پیشوا کرده خود جایستاد
او شد و لگام همه کارهای لشکر و کشور هندوستان
را بدست گرفت و گفتگوها براین یکوشد که از بدو
(صوبه های) دہلی و آگره ماهی شست و پنجمزار روپیه
پادشاه برای گزران او بدهد و بازمانده را در هرینه
سپاه و بندوبست کشور بکار برد و هرگاه افزایشی

داستان ترکستان

بآمدنی کشور وست داد بجا پادشاه بیقراید

چون مهاواری بر سر کار سوار شد سر بنگان و افسران
محمد بیگ بهدانی میانجی با برانگیخته بدرگاه شاه عالم چهره سا
شدند از نیروی خود محمد بیگ به سروری سندیا گرد
نهاده بسرکردگی سپاه و گرفتن را گوگرد که در خاک
کیچواره بود نامزد گردید و او رفته آنجا را بگرفت و ما چند
در آنجا ماند

سندیا در اندک روزی زمین های میان دو آب
را بچنگ آورد و رامی جی پتل را بگرفتند آکره فرستاد
رامی جی پتل آن شهر را در میان گرفت

و چون فرمانده آنجا پس از اندکی پایدار سے
شهر را بدست داد شامزاده اکبر فرزند
دوم شاه عالم را کنارنگ آنجا نمود مگر

۱۱۹۹
۵۵۶
۱۷۸۵
۳۵۶۲۷

آن بهمن برای نام بود زیرا که شاهزاده را هیچ دستی و ردا
ستد کارهای کشوری نبود و کارها بفرمان رای جی پتل
میگرفت

علی گره در دست زن و برادر افراسیابان بود که بهانجا
میآمدند

سندیا میخواست ساختوی از مرآت در آنجا بنشانند از او
نیز پوشیدند و کار بخت‌های لشکری کشید و پس از چند ماه
خجاش آن نیز سپرد شکر مرآت شد

۱۲
۲۰
۱۲۸۵

بهمن سان سندیا چیزهایی را که اگر در خواب بهم
میدید باورش نمیشد در بیداری دیده آرزوهای دیگر از

گوشه نهادش برآوردند مگر چونکه آنها در آن روزها تکه میش از
دهن بودند مایه آن شدند که بزرگی او رگ برگ شد

آنکه انجامش از همه بیسناک تر بود این بود که به

دستانِ ترکتازانِ ہند

پروانگی شاہِ عالم از انگیزانِ کلکتہ خواست کہ چہار یک آمدنی
بنگال را پیشکش او کند و انگیزان کہ ہمدران روزگار
(با آنکہ تازہ گشایش کارشان آغاز شدہ بود) از تار و پود
ہستی ہریک از کشورداران و لشکر کشان ہند آگہی داشتند
و دشمنانِ او را کہ در دربارِ پونہ داشت انگشتی رسانیدہ او
را بدشواری ہای سخت در انداختند چنانکہ در جایی خود جوآنست
خدا نوشتہ خواہد گشت

دیگر آنکہ ہم با راجہ گان راجپوت در انداخت و ہم بزرگان
مسلمان را از گرد گرفتنِ جاگیر ہای ایشان دشمن
خود ساخت

نادانیِ دومین را بانجام نرسانیدہ بود کہ آنانکہ ہسنوز جاگیر
شان از دست نرفتہ بود بہ بیم آنکہ با ایشان نیز همان
رفتار خواہد شد کیسہ او را در دل گرفتہ با آنانکہ جاگیر

گرفته شده بود و در ساختن و در نهان باراجه گان راجپوت
از ورگانگی درآمد تا چون هنگام کار در رسید آن
سازش نهانی آشکار گردید

محمد بیگ همدانی یکی از آنان بود که جاگیرش را خواست
بگیرد و نتوانست چنانکه برای همان کار او را از راگو گریه
دهلی خواند و فرمود که یک بخش شکر خود را بیرون
کند و محمد بیگ که باندیشه های او آگاه بود فرمان او را
پیروی ننمود

سندیا از آن روی که پیش از آن بفرمان پادشاه
برای گرفتن بازمانده بازششت لک روپیه که
راجه گان راجپوت زبان داده بودند سردار پیرا با لشکر
بخاک آنان فرستاده بود و راجپوتان به پشت گرم
دوستی محمد بیگ و دیگر بزرگان مسلمان بر آن

دستان ترکهاران هند

سردار تاحه لشکرش را ویران و خودش را گریزان
ساخته بودند و بناگیر با آنکه هم تخواه لشکر خودش و هم تخواه
شکر پادشاه پس افتاده بود آماده گوشمال آن گروه بود
در آنچنان سنگام نافرمانی محمد بیگ را دید و دم نزد
و با لشکر گران روی کشور راجوت نهاد

چون سندیا چهره بزرگان دلی را از شنیدن آن فتنه
راجوتان باگماشته او کردند شکفته دید و از کتوت شهنشاه
نیز دریافت نمود که از دست نرسیدن ماهیانه چنان و
است که از شکستن پیمان او و بستن آنرا با هر
دیگر که شایسته آن کار باشد بی پرواست از همان روز
که آهنگ راجوتان نمود راه نامه نگاری را با آن گروه به پیود
مگر راجه جو پور و چندین تن از سرداران زیروست او
که با راجه حیسور (پرتاب سنگ پسر جی سنگ) یکی شده بودند

خود را بیش از آن توانا و پید که از روی بیچارگی گوشش
بستخان سنڌیا دهند و در دم آماده کارزار شده تخت
از بریدن چراغ و بند کردن راه خوراک کار را به سنڌیا
و شکرش تنگ ساختند

شکر سنڌیا آمیخته بود از سواره مرآت و سرکردگان مسلمان
و چند تنگ پیاده آراسته نوآموز پادشاهی که
سزندگان از چاکران پادشاهی بودند و یکدو تن از
و سخیمان گونه آموزگار داشتند و چون از پیش دست
تنگ بودند در آن دم که آنگونه سخت روی از راجپوتان نگرفتند
آسایش از دلهاشان در کار رخت برون افکندن بود
که محمد بیگ همدانی با برادرزاده اش اسمعیل بیگ
از اردوی سنڌیا جدا شده بر راجپوتان پیوستند
سنڌیا باندیشه اینکه اگر اندکی درنگ نماید شاید سرکردگان

داستانِ ترک‌تازانِ ہند

دیگر ہم رفتارِ او را پیروی نمایند در کارِ جنگِ شتاب
 نمود و چون آن دو سپاہِ روبروی ہم شدند ہمار
 بسیار خونریزی دست داد محمد بیگ بگولہ توپ
 سترگون شد سپاہش میخواستند از ہم پاشند و نزدیک
 بود کہ کارِ کارزارِ بگوئے دیگر آشکار شود کہ اسمعیل بیگ
 افتاد و پیری شکر افسار گسیختہ و بسجنان مردانگیر ہمہ شانرا
 فراہم نمودہ چنان بردشمن تاخت کہ پامی لشکر
 سنڈیا از جای در رفت و فیروزی بہرہ روزگارِ اسمعیل
 شد

سنڈیا بامادگی خود پرداختہ میخواست دوبارہ جنگی بیازنما
 کہ سہ روز پس از آن جنگ ہمہ پیادگانِ آراستہ
 پادشاہی و توپچیان و ہشتاد توپ با ہم کی شدہ برا
 پیوستن بہ اسمعیل خان از اردوی او گسیختند و جہان

کشاده روشن در پیش دیده او تنگ تر از گور تیره و
 شده هیچ چاره ندید جز آنکه بار و بنه سنگین خود را به
 گویا فرستاد و خودش با پایان شتاب و مالیده
 به دیک رسید و برای آنکه گروه جات را رنجور کند
 ساخلو خود را از آندز و چند جامی دیگر برداشته بر ساخلو
 علی گره و آگره میفرود و آن جایها را با گروه داده پوهیا
 سنگین خود را هم در در بر پور ایشان سپرد
 چون را چوتان بحر آنکه پاشاخ مرآت را بمالاند اندیشه
 دیگری نداشتند و این را هم نمیخواستند که ریشه آنان
 را از سر زمین هند یکباره برکنند ازین روی
 آنان را دنبال نکردند و اسمعیل بیگ را بخودش
 وگذاشتند که با پرگنه های شاهی هر چه میداند بکند
 و خودشان بارش گاه های سروری خود برگشتند

واستان ترکمانان هند

اسمعیل بسوی آگره شتافت و هنگامی آنجا رسید که
 سندیا در نزدیکیهای آن افت و خیزی می نمود و تا هشت
 روز پی در پی میان لشکریان آن هر دو زود خورد بر پا بود
 و بارها شد که یک ده از چنگ یکی از آن دو بیرون می رفت
 و باز می آمد و هویدا نبود که انجامشان بجا خواهد کشید
 که سندیا یکایک از آمدن غلام قادر روپیده بیاید
 اسمعیل شنید و رو به گوالیار گریخت و بسیاری
 از همراہیانش در دره های جمناراه را کم کرده تا بود
 غلام قادر پس از مرگ پدرش ضابطه خان
 (۱۱۹۹ و ۱۷۸۵) از بیم مرته یارای جنبش نداشت تا آنجا
 که از پایمالی شکر مرته و پچارگی سندیا که از دیر باز پد
 کشتگی میانشان بر پا بود شنیده لشکر خوبی از افغانان
 روپیده فراهم ساخته باهنک یاری دشمن سندیا پای

پیش نهاد مگر چون شنید که سندیا از پیش اسمعیل
 برخاسته پامی واپس گذاشت و اینک اسمعیل
 آگره را در میان گرفته است بیاری اسمعیل نرفت یکسر
 به و بی درآده ساخلو مرته را بیرون کرد و از آن خودش
 را گذاشته پادشاه را همچنانکه بود در ارک خودش ^{۱۲۰۲} _{۱۷۸۸}
 داشت و از آنجا روی به علی گره گذاشت و پس از گرفتن
 آنجا برای یاری اسمعیل که آگره را گرد گرفته بود بدلتو
 شتافت

آگره در آنروزها در دست یکی از برهمنان گروه شنوی
 (که نامش لکواداد و دست نشاندۀ سندیا) بود و چنان
 خیره سر و درشت پیشانی بود که در را از دست نداد و
 خودداری نمود تا آنکه کمک درستی باو رسید
 بدینسان که چون سندیا به گوالیار گریخت پیکها به پونه

واستان ترکمانان هند

فرستاده نامه ها به نانا فرانسویس که همه کاره پیشوا و سنیا
 رخصه یافته خانه مرآت از زور ازون کاروانیهامی او برپا بود^{نشسته}
 او را از چاکریهای گرانبهای خود که بخاندان مرآت نموده بود یاد
 آوری کرد و از آن دشواریهای سختی که گرداگرد خودش
 را فرو گرفته بودند آگهی داده بالائیه بسیار از او یاری بسته
 نگران پاسخ بود که از فرامی غلام قاور و اسمعیل بیگ
 شنیده میش از آن شکیب نیاورد و رنی خان و
 و اپاکندی را و را که سرکردگان تیپهای سواره بودند با چند
 پنک پیاده آراسته بسرنگی وی بویانی که افسری بود
 اروپائی بیاری آگره فرستاد
 از خوبی بخت سنندیا در آمنیان اسمعیل بیگ با گروه جات
 بگونه که سنندیا رفتار نمود کنار نیاید و آنان در هرگونه ویرانی
 کار او چه از دشمنی کردنیهای بخودش و چه از دوستی

نودنهای بدشمنش خرد کوتاهی نکردند و از همین رفتارها
کار او را پس انداختند تا آنکه سپاه سندیا بگونه که
هر دو با هم پخت و پز نموده بودند از گوالیار به برتپور رسیده
آنجا هر دو گروه همپا شده رو براه آگره نهادند و چون پنج
راه در لوز دیدند برخوردند به اسمعیل و غلام قادر چه آنان
نیز از جنبشهای ایمان آگهی یافته برای بریدن رشته
پیوندشان از گرو آگره برخاستند مگر اینکه اندکی دیر خمیدند
و کار از کار گزشت و ناگزیر شدند که با لشکر جات
و مرآت در همانجا جنگ کنند

سرکرده سواره جات سیوسینگ نام (فوجدار) از
خودشان بود مگر سرهنگان لشکر پیاده یکی فرانس
بود (سیوستنیو نام) و دو مسلمان
یکی از آن دو مسلمان که نامش جهانگیر خان و شریپ

داستان ترکنازان هند

هنگام پیاده آراسته بود با لشکر خود بی آنکه تفنگی در کف
 به اسمعیل بیگ پوست و جنگ از توپخانه اسمعیل بیگ
 آغاز شده غلام قادر از کیسوی و اسمعیل بیگ از
 دیگر سوی با آن چالاک و مردانگی که ویژه او بود برو
 تاخت برون و پس از اندکی پایداری که از مسیو
 (ستنیو) و (وی بویانی) آشکار شد شکست
 به رده های پیاده در انداختند و تا شام آنجا
 کوشش هویدا ساختند که آن گروه را بسوی بهرپور
 گریزان نمودند

پس از آن به آگره برگشتند و به رنجت سینگ
 که بزرگ آن گاه گروه جات بود پیام فرستادند که
 اگر از یگانگی مرآتگان کناره بنجید پس از گرفتن آگره
 به گرد گرفتن آرامگاه او خواهند پرداخت

در آن میان رنی خان شنید که سیکان آبنگ
ترک تازی بختش آمده اند و همان را برای جدائی
انگندن میان غلام قادر و اسمعیل بیک دستاویز
درستی شناخته یک دست لشکر از مرآت و جات برای آنکه
آن گروه را بر بختن بر جاگیر غلام قادر دلیر و همراست
کنند نزدشان فرستاد و این رفتار او چنان کارگر
افتاد که غلام قادر در دم برای نگهبانی جاگیر خود از اسمعیل
بیک جدا شد

از آن سوی لکواداوا در نگهداشت در آگره پیمان خوددار
را بجا آورد و رنی خان شکر خوبی از سندی بکمک
یافته با سپاه مرآت و جات خود را بر در آگره رسانید
خنگ خوشخواری میان آن شکر و اسمعیل
روی نمود شکر اسمعیل شکسته و پراکنده گشت و خود

واستان ترکتازان هند

با دو زخم سنگین بر تنگاور باورفتاری نشسته بر رود جیبا

زود با چند تن از یاران از آب تاشده به

شکرگاه غلام قادر در رسید و باین برگاه

نیز رفته شد اسمعیل هم آنجا دانست که سپاه گریخته

پریشانش در دلی انبوه شده اند و برای آنکه آنها را

باز گردانند بدان شهر شتافت

غلام قادر نیز در پی او بسوی آن تختگاه روان شد

شاه عالم از دیدن هروشان سر باز زد و نخواست

که در ارک به پیشگاه او در آیند

غلام قادر یکی از چاکران نزدیک پادشاهی را بدادن

و مجا با خود کرد و همه دروازه های در بالا را بدست

آورده ارک را گرفت و جایجا بر در همه کاخهای

شهنشاهی سپاه خود را نشانیده ناجوانمروانه از آنج

۱۲۰۲
۹۵۶
۱۷۸۸
۶۵۱۸

در شماری آبروی و رسوائی و سنگدلی و بیداد بود خرد
فرونگزاشت و آنگونه نابکارها هویدا ساخت که داستان
جهان مانندش را یاد دارد

پس از آنکه تا دو ماه همه چیز آن پادشاه ناکام را بنگار
اورا از تحت برداشت و بیدار بخت فرزند احمد شاه
را بجایش گزاشت

برینم بسنده نکرد هر دو جهان بین آن جهاندار را بانوک
دشمنه از دست خود برآورده او را نابینا نمود و بازنایان
و دختران و پسران و خویشان او بی آزرمانه و شکرانه
چنان رفتارهای ناشایسته هویدا ساخت که زبان خا
در نگارش آن از انبوهی شرم از دهان آمد
خشکیده برمیاید

سرا انجام رنی خان باشکر مرآتة که دو سر کرده شناس

داستانِ ترکتازانِ هند

داشت (علی بهادر و آپاکنندی را) از آگره برای رهائی
پادشاه آهنگ و بی کرد
اسمعیل که در گرفتنِ ارک از آغاز با آهنگِ غلام قادر
انباری کرد برای این بود که گنجینه‌ها و اندوخته‌های پادشاه
را بدست آورده در بزمینه آمادگی سپاه بکار برد و از
سر نو دست و پائی زند تا بو که آبِ رفته بجا باز آید و چون
دید که آنگونه ناکارها از او هویدا شد از او بجان برخیزد
و لش از دوستی او سر و گشت و راهی برای گریز خود
می جست تا آنکه از آمدنِ لشکر مرته شنیده بار و وس
ایشان پیوست و مکر کینه خواهی را از غلام قادر بر میان
جان استوار بست

برخی نوشته اند که سندیا او را بنویسد و ادین جاگیری بسوی
شکرگاه مرته کشید و اینکه در آمدنِ به دلی و رهانیدن

پادشاه دیر کرد برای همین بود که میان او و غلام قادر
جدائی افکند مگر چون دانسته شده است که سندیا نگر آن
آن بود که از پونه لشکری بیاری او در رسد نمیتوان
باور کرد که دیری او همین برای آن کار بوده چنانکه او
همگامی از گوالیار جنبش نمود که نانا فرولیس به پیمان آنکه
پرسامانی که از سوی برینی رود چنبل بدست آید میان
میشوا و سندیا و بلکر بخش شود فرمود تا لشکر
به سپهبدی بلکر و علی بهادر بیاری او شتافتند
باری غلام قادر از پیش لشکر مرآت برخواست شاہزاده
بیدار بخت را برداشت و از دہلی بدر رفت
رنی خان با سپاہ مرآت به دہلی درآمد و در دم لشکر
را فرمود تا دہلی غلام قادر رفته او را ناگزیر ساختند
که پناہ بدژ میرت برد و در پامان دلیری خودداری